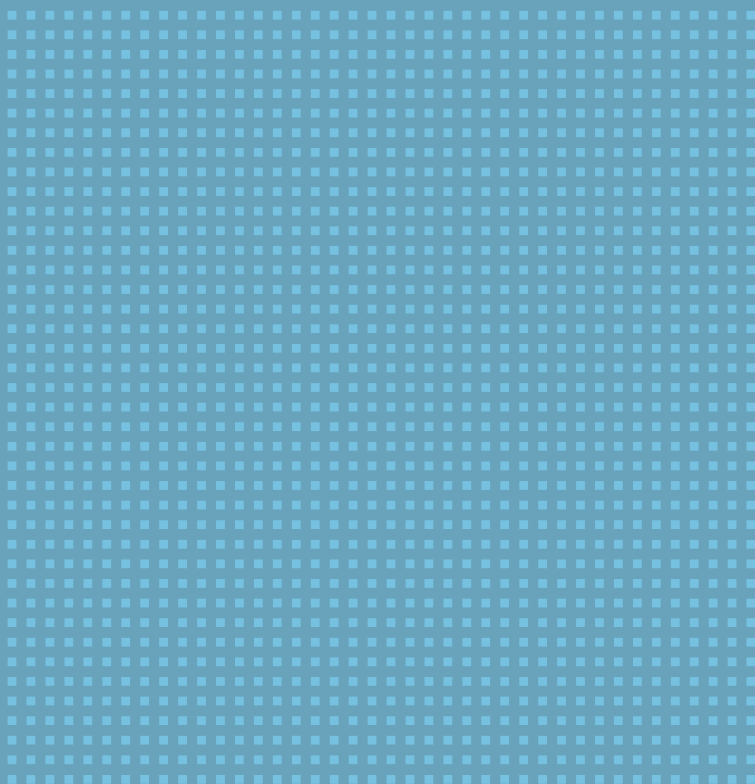




پرونده ویژه

میزگردهای کتاب‌های کودکان
با رویکرد خداشناسی (۱)





آیا گفت و گو با کودکان درباره «خدا» ضرورت دارد؟

دکتر محمدتقی سبحانی نیا: در پرونده ویژه این شماره «سنجه»، با مشورت برخی دوستان و از جمله آقای سبحانی نسب، به کتاب‌هایی می‌پردازیم که در موضوع خداشناسی، به طور عام و توحید، به طور خاص، تولید می‌شود. چند کتاب را معین کردیم و درباره آنها صحبت می‌کنیم. این چند کتاب عبارت‌اند از: «خدایا اجازه» نوشته آقای حیدری ابهری، کتاب «خدای ما چه جوریه» نوشته آقای مهاجرانی و کتاب «خدایی که در این نزدیکیست» نوشته آقای گریوانی. کتاب‌هایی که هدف ماست، منحصر به این سه کتاب هم نیست، بلکه همه کتاب‌های کودک را که موضوعشان توحید و خداشناسی باشد در نظر داریم. قرار شد ما در یک جلسه برای همین پرونده ویژه نشستی با حضور شما عزیزان تشکیل دهیم و نظرات شما را بدانیم؛ و هم ملاک‌ها را بررسی کنیم، هم نقدها را بشنویم.



حجت الاسلام علیرضا سبحانی نسب: یاد می‌آید سال‌ها پیش در تلویزیون، خانمی بحث می‌کرد درباره اینکه ما اصلاً نباید برای بچه‌ها از خدا و این‌گونه مسائل انتزاعی بگوییم؛ چون بچه‌ها نمی‌فهمند. من حس کردم ایشان گویا از «نمی‌توانیم بگوییم»، «نباید گفت» را استخراج می‌کرد؛ یعنی چون ما فعلاً نمی‌توانیم این مباحث را برای بچه‌ها بگوییم پس نباید بگوییم. یک بار بازدیدکننده‌ای بزرگوار به غرفه خدانشناسی کودکان در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران آمد و به شوخی گفت: «حاج آقا! شما آخوندها اگر سر به سر دین بچه‌ها نگذارید، بچه‌ها فطرتاً خداجو بار می‌آیند». همان شخص دو سال بعد من را در یکی از جلسات برای بازدید نمایشگاه فرانکفورت دید و گفت: «آقای سبحانی! بچسبید به کار در موضوع خدا برای بچه‌ها؛ چون با شبهات و سم‌پاشی، دین را از بچه‌هایمان هم می‌گیرند». اولین سؤال این است: چه ضرورتی دارد که برای کودک، مباحث خدانشناسی را مطرح کنیم و آیا حرف کسانی که مخالف طرح این موضوع هستند، غلط است یا درست؟



به هر دو لحاظ، گفتن بحث توحید برای بچه‌ها قابل دفاع است: از نظر درون دینی که جای بحث ندارد؛ از نگاه روانشناسی هم بچه‌ها درک می‌کنند ولی درکشان ناقص است و این اشکال وارد نیست تا بگوییم خدا را نباید معرفی کنیم (با توجه به ارزش و اهمیتی که معرفی خدا برای بچه‌ها دارد).

حجت‌الاسلام غلامرضا حیدری ابهری: ما به لحاظ بحث‌های درون دینی،

جای بحث در این باره نداریم و در کتاب «حکمت‌نامه کودک» که مؤسسه دارالحدیث منتشر کرده، روایات فراوانی وجود دارد که قابل استناد است. به لحاظ مباحث روانشناسی هم می‌توانیم تلقی‌هایی داشته باشیم. یک شبهه این است که اگر چنین موضوعاتی را با بچه‌ها مطرح کنیم، آنها از خدا تصورات مادی پیدا می‌کنند. به نظرم این اشکال وارد نیست چون بر اساس «لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا»، کودک به اندازه فهم خود خدا را درک می‌کند و اشکال ندارد خدا را به شکل گولی در آسمان فرض کند. ظرفیت ذهنی بچه‌ها در درک خدا همین قدر است؛ کما اینکه ظرفیت ذهنی آنها در درک بسیاری از مفاهیم دیگر نیز با یک سری محدودیت‌ها همراه است؛ اما آنها ادراک را از همان نقطه شروع می‌کنند و به تدریج با تربیت اسلامی، اطلاعات دیگری به دست می‌آورند تا برسند به درک خدایی که «سبحان الله عما یصفون» و به این ترتیب درک بهتری از خدا حاصل می‌شود. این کل نزاعی است که الآن در فضای مجازی وجود دارد.

من می‌خواهم بگویم به هر دو لحاظ، گفتن بحث توحید برای بچه‌ها قابل دفاع است: از نظر درون دینی که جای بحث ندارد؛ از نگاه روانشناسی هم بچه‌ها درک می‌کنند ولی درکشان ناقص است و این اشکال وارد نیست تا بگوییم خدا را نباید معرفی کنیم (با توجه به ارزش و اهمیتی که معرفی خدا برای بچه‌ها دارد).

موریس دبس در کتاب «مراحل تربیت» که دکتر کاردان ترجمه کرده، می‌گوید چه شما این بحث را بگویید و چه نگویند، در یک جامعه دینی، کلماتی مثل «جهنم»، «بهشت»، «خدا» و «عیسی» به گوش بچه می‌خورد و او رفتارهای شما را در کلیسا می‌بیند. در یک جامعه دینی، کودک شما به این مفاهیم مبتلاست. بحث درباره اینکه آیا من چنین چیزهایی را بگویم یا نگویم، وقتی مطرح است که شما بخواهید چیزی از بیرون را به بچه بگویید؛ ولی وقتی خود بچه در جامعه‌ای تنفس می‌کند که این مفاهیم در طول ۲۴ ساعت رد و بدل می‌شود، مسئله متفاوت است. کاربردهای کلمه «خدا» را ببینید: از عبارت «خدا حافظی» تا گفتن «بسم الله»

سر سفره. در یک جامعه دینی گفتگو کردن از مفاهیم دینی اصلاً به اختیار شما نیست؛ یعنی اضطرار است. دست شما نیست که بخواهید انتخاب کنید راجع به این موضوعات گفتگو کنید یا نه.

به لحاظ این سه بحث (درون دینی، روانشناسی، جامعه دینی)، به نظر من جا دارد کارهایی برای معرفی خدا به بچه‌ها انجام شود. البته ما در گام‌های اول هستیم ولی تجربه دنیا هم اهمیت بحث این را نشان می‌دهد. طی یک جستجو در سایت آمازون حدود ۲۶۰ کتاب به زبان انگلیسی راجع به موضوع خدا برای بچه‌ها از نگاه‌های مختلف یافتیم.

بنابراین به چهار لحاظ: «بحث‌های درون دینی، بحث‌های روانشناسی، و به لحاظ اضطرار اجتماعی جامعه مسلمانان یا دینداران، و در کنار اینها توجه به تجربه موجود در دنیا در این زمینه»، ما هم باید در این میدان کارهایی داشته باشیم. البته چون تجربه نکرده‌ایم، دشوار است. آقای علوی فرد یکی از اولین مجموعه‌های مفصل راجع به خدا در شعر کودک را تهیه کردند. این تجربه‌ها باید انجام شود تا این جریان به زلالی برسد.



سبحانی‌نیا: با در نظر گرفتن پاسخ‌های شما، خوب است سیره اهل بیت علیهم السلام را هم مرور کنیم و ببینیم آیا در تربیت فرزندانشان مواردی هست که ایشان صرفاً از مسیر اخلاق پیش نرفته باشند، و مثلاً بحث خداشناسی را نیز برای فرزندانشان مطرح کرده باشند؟ خود این سیره به ما کمک می‌کند روش را هم یاد بگیریم - علاوه بر اینکه این ضرورت را مشاهده می‌کنیم. آیا در مطالعات‌تان به این موضوع برخورد کرده‌اید یا نه؟

حیدری ابهری: اصلاً ادبیات ائمه (علیهم السلام)، ادبیات توحیدی بوده است. مثلاً فرض کنید وقتی با بچه‌ها حرف می‌زدند، در جملاتشان کلمه «خدا» حضور دارد. آنها کلاس خداشناسی نمی‌گذاشتند ولی این کلیدواژه در زبان این بزرگان

سیره اهل بیت علیهم السلام را هم مرور کنیم و ببینیم آیا در تربیت فرزندانشان مواردی هست که ایشان صرفاً از مسیر اخلاق پیش نرفته باشند، و مثلاً بحث خداشناسی را نیز برای فرزندانشان مطرح کرده باشند؟ خود این سیره به ما کمک می‌کند روش را هم یاد بگیریم

می‌چرخید؛ مثلاً اینکه سفارش می‌کنند در گوش بچه اذان بگو، یا وقتی بچه سه ساله شد بگوید «لا اله الا الله». در گفتگوهای عادی اهل بیت مرتباً این کلمه رد و بدل می‌شود. مثلاً می‌گویند «خدا تو را دوست دارد»، «خدا کمک می‌کند»، و اصطلاح «ان شاء الله» را به کار می‌برند. پس معلوم است که از نگاه آن بزرگواران، اینها اصلاً قابل حذف شدن نیست.

سبحانی نسب: دو مقوله مطرح است: یک. تربیت توحیدی - که در ضمن آن آموزش توحیدی هم است - و دو. آموزش معارف توحیدی. کتاب‌های ما به طرف آموزش معارف توحیدی رفته است؛ سیره اهل بیت، بیشتر تربیت توحیدی بوده است. وقتی بچه‌ها را موحد بار می‌آوردند آموزش هم در آن نهفته بوده. آموزش‌های اهل بیت عمدتاً تربیت محور بوده. عمده چیزی که ما در سیره اهل بیت داریم، تربیت‌های موحدانه است و خطاها و گزراهایی درباره‌ی اینکه مثلاً از نظر اقتصادی یا از نظر اجتماعی و تربیتی اینطوری موحد باشید... گاهی نگاه ما به «آموزش» است؛ یعنی می‌گوییم: پیامبر کجا وایت برد دست گرفت و رفت پای تخته. خیلی دیده‌ام که می‌خواهند این را یکی از نمونه‌های بارز آموزش بدانند. من می‌گویم پیامبر در کل عمرشان در حال تربیت کردن بودند. در روایات داریم تا شمع خاموش می‌شد ایشان می‌گفتند «انا لله و انا الیه راجعون»، تا دستشان را به غذای گرم می‌گذاشتند باز یاد معاد می‌کردند. یعنی اینطور بحث نمی‌کردند که مثلاً دو نوع معاد داریم: جسمانی و روحانی. این خیلی مهم است که ما بدانیم آموزش اهل بیت، مسیر تربیتی داشته است. لذا باید از تربیت اهل بیت جنس آموزش را بیرون بکشیم نه اینکه دنبال آموزش به روش امروزی در سیره اهل بیت باشیم.



آموزش اهل بیت، مسیر تربیتی داشته است. لذا باید از تربیت اهل بیت جنس آموزش را بیرون بکشیم نه اینکه دنبال آموزش به روش امروزی در سیره اهل بیت باشیم.

سبحانی نیا: بله نمونه‌های تربیتی در سیره اهل بیت فراوان است. اما آیا مواردی هست که اهل بیت شفاهاً درباره‌ی ذات یا صفات خدا نکاتی را به بچه‌ها فرموده باشند؟

حجت‌الاسلام علی دنیایی: بله هست. مثلاً در روایتی در کتاب «حکمتنامه کودک» آمده وقتی کودک شما زبان گشود، «لا اله الا الله» را به او یاد بدهید. البته این بحثی که می‌فرمایید، نفی‌کننده آموزش‌ها نیست، بلکه اشاره به مسئله‌ای مهم در تربیت توحیدی بچه‌هاست. در زمان اهل بیت وقتی بچه‌ها به این موحدها نگاه می‌کردند اساساً در زندگی‌شان خلأیی جود نداشت تا به آموزش نیاز داشته باشند. ضمن اینکه موارد آموزشی هم هست. در سیره ائمه، خیلی چیزها مفروض گرفته می‌شود؛ یعنی از اصل شروع نمی‌کردند یاد بدهند خدایی هست، بلکه وجود خدا برای بچه مفروض گرفته می‌شد. انسان هم که فطرتاً موحّد است.

سبحانی‌نیا: آیا این سؤالات کودکان درباره خدا در زمان صدر اسلام مطرح نبوده؟ خود اهل بیت موقعی که کوچک بودند یا بچه‌هایشان، از ایشان پرسیدند که مثلاً خدا چیست؟ خدا چه شکلی است؟ خدا می‌میرد یا نمی‌میرد؟ خدا بچه دارد یا ندارد؟ این سؤالات فعلی ما آیا در سیره اهل بیت هم مصداق و نمونه‌ای دارد یا نه؟ به نظر من اگر چنین سؤالاتی پیدا شود و یا اگر وجود داشته باشد بسیار مطلوب است.



مباحث دینی که برای این گروه‌های سنی قرار است مطرح شود، به دو دسته تقسیم می‌شود: مفاهیمی که برای بچه‌ها مناسب است؛ مفاهیمی که برای بچه‌ها مناسب نیست و می‌شود مناسب‌سازی کرد.

آقای یحیی علوی‌فرد: در «حکمتنامه کودک» احادیث بسیاری در این زمینه آمده است. در روایات، در بحث گروه‌های سنی کودکان، سه دوره هفت‌ساله مطرح شده است. می‌شود اینطور برداشت کرد که وقتی روایت می‌گوید کودک باید در هفت سال اول بازی کند، در هفت سال دوم آموزش داده شود و... پس اسلام یک فرآیند برای تربیت معرفی کرده و گفته شمای پدر و مادر، شمای مربی ۲۱ سال فرصت دارید روی بچه‌ها کار کنید؛ اما هر چیزی را به موقعش انجام دهید. شما نمی‌توانید همه چیز را تا شش‌سالگی و ده‌سالگی به بچه یاد بدهید. نکته دوم: مباحث دینی که برای این گروه‌های سنی قرار است مطرح شود، به دو دسته تقسیم می‌شود: مفاهیمی که برای بچه‌ها مناسب است؛ مفاهیمی که برای بچه‌ها مناسب نیست و می‌شود مناسب‌سازی کرد. معتقدم دشوارترین مباحث

دینی را می‌شود برای کودکان گفت؛ همان طور که امروزه در غرب بحث فلسفه برای کودکان مطرح می‌شود. من معتقدم دشوارترین مباحث دینی را می‌شود برای کودکان گفت ولی باید راه مناسب‌سازی‌اش را پیدا کنیم.

بحث خدا و ماوراءالطبیعه چیزی است که با مباحث دیگر دینی تفاوت‌هایی دارد. در احادیث هم آمده است: «تفکروا فی خلق الله ولا تتفکروا فی ذات الله». حتی من و شمای بزرگسال را نهی می‌کنند از اینکه درباره ذات خدا بخواهیم فکر و صحبت کنیم. حتی می‌گویند معرفتِ حرام محسوب می‌شود (یکی از دلایلش می‌تواند این باشد که ما نمی‌توانیم ذات خدا را درک کنیم چون ماوراءالطبیعه است و ذهن ما با حواس پنجگانه درک می‌کند. پس مفاهیمی مثل خدا، بهشت و جهنم را نمی‌توانیم درک کنیم. حتی در قرآن وقتی می‌خواهد بهشت و جهنم را توضیح بدهد با چیزهای دنیایی توضیح می‌دهد). شدت عدم درک مفاهیم ذهنی، در بچه‌ها بیشتر از بزرگسالان است و توضیح دادن مفهوم خدا و آخرت و ماوراءالطبیعه برای بچه‌ها، خیلی سخت‌تر می‌شود و دشواری این موضوع، با دشواری برخی مفاهیم دینی دیگر فرق می‌کند. اما درباره سؤالاتی که برای بچه‌ها پیش می‌آید: تصویری که از خدا در ذهن کودکان ساخته می‌شود، ما بزرگسالان می‌سازیم. اگر بچه‌ها رها شده باشند، یعنی جایی باشد که از خدا هیچ حرفی زده نمی‌شود، آنها معمولاً تا خود خدا پیدا نمی‌کنند چون تصویری از مفاهیم ذهنی ندارند. بنابراین، تصور را ما در ذهنشان ایجاد می‌کنیم و بچه‌ها هم خدا را در ما بزرگ‌ترها جستجو می‌کنند و ویژگی‌ها و چیزهایی را که در ما می‌بینند در کار خدا پرننگ‌تر می‌بینند. این سؤالاتی هم که بیشتر به ذهن بچه‌ها می‌رسد، به واسطه کسانی است که سعی می‌کنند بچه‌ها را از خدا دور کنند. این یک بخش از کار است. اما به نظر من بخش مهم‌تر در موضوع خداشناسی برای کودکان، تربیت توحیدی (راه خدا) است. نمی‌گوییم موضوع خداشناسی برای کودکان را رها کنیم، اما تمرکز کردن روی موضوعاتی مثل خدا چطور است و چه شکلی است - که خودمان در آنها مانده‌ایم - سودمند و مطلوب نیست.



تصوری که از خدا در ذهن کودکان ساخته می‌شود، ما بزرگسالان می‌سازیم. اگر بچه‌ها رها شده باشند، یعنی جایی باشد که از خدا هیچ حرفی زده نمی‌شود، آنها معمولاً تا خود خدا پیدا نمی‌کنند چون تصویری از مفاهیم ذهنی ندارند. بنابراین، تصور را ما در ذهنشان ایجاد می‌کنیم و بچه‌ها هم خدا را در ما بزرگ‌ترها جستجو می‌کنند و ویژگی‌ها و چیزهایی را که در ما می‌بینند در کار خدا پرننگ‌تر می‌بینند.



نه باید آموزش توحید را کاملاً رها کنیم، و نه خیلی موشکافانه و فیلسوفانه وارد شویم. راه روشن این است که به این امر توجه کنیم و از خدای متعال بگوییم، ولی سعی کنیم متناسب با درک و فهم کودک باشد.

حجت الاسلام سید محمد مهاجرانی: نکته‌ای را از آیت الله جوادی نقل می‌کنم.

ایشان می‌گویند گاه برخی افراد به سن جوانی و بزرگسالی می‌رسند ولی اعتقادات آنها همان عقاید کودکانه و رشدنیافته است. نکته‌ اول من این است که اگر درباره‌ این موضوعات با کودک به شکل جدی و دقیق کار نکنیم و ارتباط او را با خدای متعال تقویت و تحکیم نکنیم، این خطر وجود دارد بعداً که بزرگ می‌شود، نگاهش نسبت به خدای متعال و جهان هستی بسیار ضعیف شود. پس باید متناسب با حال و هوا، استعداد و درک فردی و اجتماعی‌اش، به شکل دقیق و عمیق در این زمینه آموزش ببینند. نکته‌ دوم اینکه در اسلام مقوله‌ای داریم به نام «سن تکلیف». یعنی یک دختر - بر اساس سال قمری - در سن حدوداً هشت سال و خُرده‌ای باید نماز بخواند. از طرفی می‌دانیم که خدای متعال دختر نُه‌ساله را به کاری مهمل و بیهوده و بی‌معنا مکلف نکرده. خدا از او چیزی خواسته است. پس یک طرف نماز و سایر تکالیف، بنده است و یک طرف خدای متعال. تا آن بنده نسبت به مولایش تصور روشن و دقیقی نداشته باشد تکلیفش مهمل و بی‌معنا خواهد بود. پس مسلماً وقتی خدای متعال دختر را مکلف کرده، یا ابراز لازم - به نام فطرت - را درونش گذاشته، یا والدین را موظف کرده قبل از اینکه فرزندشان به سن تکلیف برسد کاری انجام دهند. کما اینکه در احادیث آمده پدر نسبت به فرزند چند وظیفه دارد (مثل انتخاب نام خوب و...). پس خانواده مکلف است به شکلی تدریجی و گام به گام، در فرزندش آمادگی ایجاد کند، تا وقتی به سن تکلیف رسید اعمال او معنادار شود. بنابراین به نظر من نه باید آموزش توحید را کاملاً رها کنیم، و نه خیلی موشکافانه و فیلسوفانه وارد شویم. راه روشن این است که به این امر توجه کنیم و از خدای متعال بگوییم، ولی سعی کنیم متناسب با درک و فهم کودک باشد.

حجت الاسلام مسلم گریوانی: ما راجع به هیچ موضوعی نمی‌توانیم صحبت

کنیم مگر اینکه - به تعبیر طلبگی - تصورمان از آن موضوع را بیان کنیم. راجع به

توحید برای کودکان، نه می‌توانیم تصدیق کنیم و نه تکذیب، مگر اینکه ابتدا ببینیم اصلاً معنای توحید برای کودکان چیست.

معارف دینی، اعم از توحید و... سه جنبه دارد: یک جنبه معرفتی که شامل عقاید و باورهاست، یک جنبه قلبی که همان اخلاق و احوال معنوی است، و یک جنبه ظاهری و رفتاری. تمام معارف اینطور هستند. ما فکر می‌کنیم موضوع «خدا»، فقط جنبه اعتقادی دارد. این طور نیست. هم خدا و هم نماز - که فکر می‌کنیم نماز صرفاً در جنبه ظاهری و رفتاری است - این سه بُعد را دارند. خدا یک وقت در قالب نماز و ذکر خودش را نشان می‌دهد (حرف زدن با خدا)، یک وقت از نظر باطنی مطرح است (ایمان به خدا)، و یک وقت جنبه اعتقادی است (باور به خدا). نماز هم به همین شکل است: از یک جنبه، رفتاری است که همان خم و راست شدن است؛ از یک جنبه، بحث اعتقادی است که چرا باید نماز بخوانیم؛ و گاه بحثی قلبی است که در آن موضوع حضور قلب مطرح می‌شود. تمام معارف دین: روزه، حج، خدا، معاد، نبوت (چه اعتقادی، چه اخلاقی و چه اعمال) این سه بُعد را دارند.

ما وقتی می‌گوییم توحید برای کودکان، منظور کدام یک از این سه بعد است؟ هر سه بعد در فرمایش دوستان بود. آقای سبحانی نسب تحت عنوان آموزش و تربیت تفکیک کردند. قاعدتاً آموزش ناظر به همان عقاید است و تربیت ناظر به همان سلوک معنوی و جنبه باطنی است. مسئله «تکلیف» هم که آقای مهاجرانی فرمودند، ناظر به همان رفتارهاست. یعنی هر سه بُعد در سخنان شما بود.

وقتی می‌گوییم «توحید برای کودکان»، منظورم کدام یک است؟ اگر دقت کرده باشید، در تمام شبهات و مقاومت‌هایی که در برابر مطرح کردن بحث توحید برای کودکان هست، باز همین سه جنبه مطرح است. یعنی حرف کسی که می‌گوید مطرح نکنید چون انتزاعیات است و ذهن کودک مشوش می‌شود، ناظر به همان عقاید است.

وقتی می‌گوییم توحید برای کودکان، کدام یک از اینهاست؟ ما اگر بگوییم فقط



خدا یک وقت در قالب نماز و ذکر خودش را نشان می‌دهد (حرف زدن با خدا)، یک وقت از نظر باطنی مطرح است (ایمان به خدا)، و یک وقت جنبه اعتقادی است (باور به خدا).

جنبه معنوی و ایمان است (تعبیر «راه خدا» که آقای علوی فرد گفتند)، خیلی از شبهات کنار می‌رود؛ ولی این درست است؟ اشکالی که آقای مهاجرانی کردند (بحث «تکلیف») چه می‌شود؟ بحث تصور چه می‌شود؟ اگر بحث تصور باشد، باز اشکالات وجود دارد و باز خدای خشک و خالی می‌شود. پس بحث معنوی چه می‌شود؟ اینجا نکته‌ای هست و آن اینکه در مکتب اهل بیت، در بحث توحید، این سه جنبه، اصلاً غیر قابل تفکیک هستند. بزرگ‌ترین خطا این است که ما اینها را از هم تفکیک کنیم. نه جنبه معرفتی، نه جنبه ایمانی و نه جنبه رفتاری به تنهایی، بلکه هر سه همزمان مطرح هستند.

این نکته ظریف هم وجود دارد که درست است هر سه اهمیت دارند، ولی یکی از آنها اولویت دارد. ما برای کودکان به ویژه کودکان دوره اول (یک ساله تا هفت ساله) - که از نظر جهانی هم این سن، سن آموزش نیست - نمی‌توانیم آموزش دادن و باورها را اولویت قرار دهیم؛ بحث ایمانی و باطنی و روحی اولویت است. ولی نکته این است که اگر بخواهیم همان بحث ایمانی را مطرح کنیم (مثلاً در قالب داستان و قصه درباره خدا) درون آن معرفت هم هست. مثلاً قصه حضرت موسی را در نظر بگیرید. مادر موسی که او را داخل صندوقچه می‌گذارد، دلش آشوب است؛ چون مادر است و بچه کوچکش را می‌خواهد در صندوق بگذارد. از طرفی، قصد این است که بچه‌های کوچک را بکشند. در حالی که آنجا مادر موسی نگران است، خدای موسی می‌گوید نگران نباش: «إنا رأوهُ إلیک: ما او را به تو برمی‌گردانیم»، درست است که اینجا داریم ایمان را منتقل می‌کنیم (جنبه قلبی)، ولی ایمان توأم با معرفت است (جنبه اعتقادی)؛ چون خدایی را معرفی می‌کنی که قادر است. «قادر» یک صفت است (بحث اعتقادات) ولی مضمون آن را در ضمن ایمان داریم منتقل می‌کنیم. بنابراین نمی‌شود اینها را تفکیک کرد. ولی اولویت‌ها مطرح است. ما نمی‌توانیم به بحث صفات و افعال خدا دامن بزنیم، ولی این گونه موضوعات اصلاً قابل تفکیک از مقوله توحید برای کودکان نیست.

نکته دیگر: در عین حال که این سه جنبه مطرح است و اهمیت هم دارد و همچنین



در مکتب اهل بیت، در بحث توحید، این سه جنبه، اصلاً غیر قابل تفکیک هستند. بزرگ‌ترین خطا این است که ما اینها را از هم تفکیک کنیم. نه جنبه معرفتی، نه جنبه ایمانی و نه جنبه رفتاری به تنهایی، بلکه هر سه همزمان مطرح هستند.

تفکیک ناپذیر است (البته این ویژگی دین ماست و در مکتب اهل بیت تفکیک ناپذیر است. اما مثلاً در مسیحیت ایمان و تعقل تفکیک پذیر است) باید توجه کنیم که ما بحث عقاید و باورها را می‌توانیم حتی قبل از هفت سالگی هم به صورت هنرمندانه و باغبانانه مطرح کنیم. مگر ریاضی را از کوچکی به بچه‌ها آموزش نمی‌دهند؟ مثل فلسفه است و می‌شود هنرمندانه با مثال و قصه و داستان مطرح کرد. ولی آیا این کار اولویت دارد؟ نخیر اولویت ندارد. در مقطع خودش باید مطرح شود. در چه مقطعی؟ معمولاً می‌گویند نه سال به بالا. وقتی خود بچه می‌پرسد چه؟ بحث ضرورت اینجاست. آقای سبحانی نیا پرسیدند آیا در زمان اهل بیت کودکان سؤالات اعتقاداتی می‌پرسیدند؟ نه نمی‌پرسیدند. اگر نمی‌پرسیدند به این دلیل بوده که چنین مسئله‌ای وجود نداشته. آن مثال‌هایی هم که رفقاً فرمودند (بحث ذکر «لا اله الا الله») ناظر به عمل و ذکر عملی و چه بسا ذکر قلبی است. آن موقع مسئله نبوده ولی الآن مسئله است. الآن بچه‌ها و والدین سؤال می‌کنند. چون به مسئله تبدیل شده، پس باید ورود پیدا کنیم. لذا کار ما دو بخش دارد: بخش پاسخ به سؤالات و بخش ایمان. اینها مکمل همدیگر هستند. به اعتقاد من بحث از «ضرورت»، فرع بر «تصور» است. ابتدا باید تصور را مطرح کنیم (اینکه: کدام یک از آن سه جنبه اعتقادی، رفتاری و قلبی مطرح است؟). ما عرض می‌کنیم هر سه جنبه وجود دارد، ولی بحث حضور خدا، احساس خدا، معنویت و ایمان، اولویت دارد بر آن دو تای دیگر.



کار ما دو بخش دارد: بخش پاسخ به سؤالات و بخش ایمان. اینها مکمل همدیگر هستند. به اعتقاد من بحث از «ضرورت»، فرع بر «تصور» است. ابتدا باید تصور را مطرح کنیم (اینکه: کدام یک از آن سه جنبه اعتقادی، رفتاری و قلبی مطرح است؟). ما عرض می‌کنیم هر سه جنبه وجود دارد، ولی بحث حضور خدا، احساس خدا، معنویت و ایمان، اولویت دارد بر آن دو تای دیگر.

حیدری ابهری: اشکال‌های اصلی کسانی که می‌گویند بحث توحید را به کودکان نگوید، از این قرار است: یکی اینکه می‌گویند توحید فطری است. [در پاسخ می‌گوییم:] بله فطری است اما آیا فطری بودن، ما را از تأکید بر فطرت باز می‌دارد؟ خداشناسی، فطری است اما معتقدان انبیا بر همین مسائل فطری تأکید می‌کردند. من با آقای علوی فرد موافقم که تأکید ما نباید برود به سمت جنبه‌های فلسفی و کلامی، و تأکید باید بر جنبه‌های لذاذ فطری، نعمت‌ها و مانند آنها باشد.

دومین نکته: درست است که امکانات ذهنی بچه‌ها برای درک توحید کم است ولی امکانات قلبی‌شان برای درک این نوع از معنویت و این نوع از مهربانی خیلی زیاد است. من یقین دارم هیچ یک از ما آن درکی را که در کودکی نسبت به مهربانی حضرت علی به فقرا در نیمه‌شب‌ها داشتیم، الان نداریم. آن وقت خیلی خوب می‌فهمیدیم کمک به فقیر چقدر زیباست؛ اشک ما را درمی‌آورد وقتی می‌گفتند حضرت رفت چهار دست و پا شد و بچه‌های یتیم را سوار خودش کرد. این آمادگی قلبی بچه‌ها برای درک مفهومی مثل خدا خیلی بالاست. دوستان ما که اشکال می‌کنند، فقط روی امکانات ذهنی بچه‌ها تمرکز می‌کنند؛ در حالی که ما باید بر امکانات روحی، روانی و عاطفی بچه‌ها هم تمرکز داشته باشیم که اگر این پیوند ایجاد شد، به این راحتی‌ها گسسته نمی‌شود. درست است که شاید کودکان درک درستی نداشته باشند و مثلاً شاید خدا را به عنوان یک پیرمرد بالای آسمان‌ها فرض کنند که باران را با سطل خالی می‌کند، ولی از این عشقی که بین کودک و خدا در دوران کودکی شکل می‌گیرد، نمی‌توانیم غفلت کنیم.

نکته سوم اینکه من قبلاً می‌نوشتیم «آموزش خدا به کودکان» ولی خودم از این عنوان توبه کردم. چون بر اساس آیه «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»، انبیاء هم شأن آموزش توحید نداشتند، چه برسد به ما! یعنی در همین سه حوزه‌ای که آقای گریوانی می‌فرمایند، توحید فطری است؛ یعنی چه جنبه تبعیت عملی، چه جنبه کشش و میل عاطفی و چه جنبه باوری، هر سه فطری است و این سه باید «تذکر» داده شود. نکته چهارم و درباره مستندات از سیره اهل بیت در بحث توحید برای کودکان:



اشکال‌های اصلی کسانی که می‌گویند بحث توحید را به کودکان نگوید، از این قرار است: یکی اینکه می‌گویند توحید فطری است. [در پاسخ می‌گوییم:] بله فطری است اما آیا فطری بودن، ما را از تأکید بر فطرت باز می‌دارد؟ خداشناسی، فطری است اما معتقدان انبیا بر همین مسائل فطری تأکید می‌کردند.

یک سری روایات داریم که راجع به تربیت کودک است و بالملازمه توحید را هم شامل می‌شود: «عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ الْقُرْآنَ». منظور از «علموا» که فقط یاد دادن روخوانی قرآن نیست، بلکه معنایش این است که بچه‌ها را با فضای قرآن آشنا کنید.



ما در مقطع کودکی، یک مفهوم را به یک شکل آموزش می‌دهیم، در مقطع نوجوانی همان مفهوم را کمی عمیق‌تر می‌کنیم و در مقاطع بالاتر، همان مفهوم را با عمق بیشتری مطرح می‌کنیم. این یک روش منطقی و معقول است.

سبحانی‌نیا: شما قائل به لایه‌های معنایی و نیز لایه‌های آموزشی هستید. یعنی ما در مقطع کودکی، یک مفهوم را به یک شکل آموزش می‌دهیم، در مقطع نوجوانی همان مفهوم را کمی عمیق‌تر می‌کنیم و در مقاطع بالاتر، همان مفهوم را با عمق بیشتری مطرح می‌کنیم. این یک روش منطقی و معقول است. آقای حیدری ابهری می‌فرماید منظور از «قرآن را به کودکان بیاموزید» این است که معنای قرآن را بیاموزید. سؤال من این است که چه لایه‌ای از معنا منظور است؟ چون درک کودکان و نیز معنای قرآن، لایه لایه است. بنابراین، سؤال کاملاً مقدماتی این است که معنای کودک چیست؟ ما وقتی می‌گوییم برای کودک توحید بگو، کودک یعنی چه؟ آقای مصطفی ملکیان همیشه در ابتدای هر بحث، معنای لغوی را مطرح می‌کند. کودک یعنی چه؟ آیا یعنی کودک خردسال؟ یا شش‌ساله؟ یا هفت‌ساله؟ من در یک سایت رسمی (مربوط به وزارت ارشاد یا کانون پرورش فکری کودکان) این دسته‌بندی را دیدم و تا پانزده‌سالگی را کودک دانسته بود. گفتم این شانزده‌ساله که دیگر کودک نیست! وقتی می‌گوییم برای بچه‌ها از توحید حرف نزنیم یا بزنینیم، اگر کودک کوچک‌تر از شش‌ساله است، وقتی به او «بسم الله الرحمن الرحیم» را یاد دادی، دیگر نمی‌توانی به این آموزش خیلی عمق ببخشی؛ در روایت که آمده «بسم الله» را بگو، منظور این است که فقط همین لفظش را بگو. قبل از این سن، لفظش را هم لازم نیست بگویی. اذان را فقط بگو تا بشنود و گوشش با این مفهوم آشنا شود.

سبحانی‌نسب: ما هم این مراتب سنی را قبول داریم. اما محل بحث اینجاست که آنها می‌گویند تا ده‌سالگی هیچ حرفی درباره خدا به کودک نگو.

حیدری ابهری: وقتی بحث «خدا برای کودکان» مطرح می‌شود، بیشتر تصور دوستان طلبه ما به سمت علم «کلام» می‌رود. تحصیلات کلامی دوستان باعث شده که وقتی می‌گوییم خدا، ذهن به سمت تبیین‌های کلامی برود. دختران جامعه الزهرا پیش آقای سبحانی نسب آمده بودند و می‌گفتند می‌خواهیم برای بچه‌ها عقاید بگوییم؛ این هم فهرست مباحث مان. کتاب عقاید بزرگسالان را خلاصه کرده بودند و می‌گفتند می‌خواهیم همین‌ها را برای بچه‌ها بگوییم! در حالی که شاید ما برای بچه‌ها راجع به گلابی صحبت کنیم اما طبق آیه «أفلا ينظرون إلى الإبل كيف خُلقت»، این می‌تواند یک درس خداشناسی باشد. یا درس پیامبرشناسی، مهربانی پیامبر با آن گربه بود که به آن آب داد. پس ما نباید محصور بحث‌های فنی کلامی شویم. آن دوستان به این دلیل با آموزش توحید برای کودکان مقابله می‌کنند که بحث‌های کلامی و فلسفی، دشوار است.



بین خدای فیلسوفان و خدای پیامبران فاصله هست و آن فاصله این است که خدای فیلسوفان از نظر ذهنی در یک سطحی وجود دارد که فقط دستِ قدبلندان فیلسوف به آن سطح می‌رسد. ولی خدای پیامبران، خدای مهربان، خدای رازق و خدایی است که نعمت‌ها را داده و این خدا را بچه من می‌فهمد. چیزهایی که خدای پیامبران به ما آموزش دادند، قابل ارائه به بچه‌هاست.

سبحانی نسب: بارها در بعضی از مقدمه‌های کتاب‌ها و نیز توسط آقای حیدری ابهری در کتابشان اشاره شده که بین خدای فیلسوفان و خدای پیامبران فاصله هست و آن فاصله این است که خدای فیلسوفان از نظر ذهنی در یک سطحی وجود دارد که فقط دستِ قدبلندان فیلسوف به آن سطح می‌رسد. ولی خدای پیامبران، خدای مهربان، خدای رازق و خدایی است که نعمت‌ها را داده و این خدا را بچه من می‌فهمد. چیزهایی که خدای پیامبران به ما آموزش دادند، قابل ارائه به بچه‌هاست. آنجا این مشکل را داریم که خدای عارفان و فیلسوفان را می‌خواهیم به بچه‌ها معرفی کنیم ولی محل نزاع و گفتگوی ما اصلاً آنجا نیست. بحث این است که چه خدایی را می‌خواهیم به بچه ارائه دهیم؟ خدایی که در لایه زبیرین معارف دینی ما هست. بعد از عبور از این نگاه فیلسوفانه، می‌رسیم به اینکه ما در یک جامعه دین‌مدار هستیم و به هر حال بچه‌ها سؤال می‌کنند. شاید آنها پاسخ به این سؤال که «خدا را چه کسی آفریده» نفهمند، اما ما برایشان تبیینی ارائه می‌کنیم. چون شما قبلاً به خیلی از سؤالات کودکان جواب داده‌اید،

آنها می فهمند که این سؤال هم پاسخی دارد که بعدها آن را بهتر خواهند فهمید. ولی اگر همه سؤالات را بی جواب گذاشتیم، اصلاً پایه های ذهنی شان نسبت به دین متزلزل می شود. عرضم این است که توجه داشته باشیم آنچه نمی شود به بچه گفت، تعریف خدای فیلسوفانه است؛ آنچه می شود به بچه گفت، خدای مهربان تحت فرمایشات پیامبران است.



باید تعبیر را عوض کنیم؛ یعنی به جای «توحید برای کودکان» باید از عبارت «ایمان برای کودکان» استفاده کنیم. البته کلمه «ایمان» بحث معرفت را نفی نمی کند، چون طبق آن تعریفی که امیرالمؤمنین از ایمان دارد (عمل بالارکان اقرار باللسان...)، هم قلب را دارد و هم عمل به ارکان را دارد و هم بحث معرفت را دارد.

گريوانی: دو تا کلمه اینجا داریم: «توحید» و «ایمان»؛ آیا باید گفت «توحید برای کودکان»، یا «ایمان برای کودکان»؟ کلمات بار معنایی دارند. کلمه «توحید» بیش از اینکه ناظر به جنبه میل و گرایش باشد ناظر به جنبه معرفتی است. لذا در علم کلام با عنوان توحید مطرح می شود. وقتی هم که ترجمه می کنیم، می گوییم خداشناسی؛ نه خداگرایی، نه خدایابی، نه خداجویی. زیرا بحث شناخت خدا مطرح است. با توجه به آن عرض قبلی که هر سه بحث معرفت، معنویت و عمل یا تکلیف، اهمیت دارد ولی اولویت با جنبه معنویت و جنبه ایمانی و قلبی است و نه جنبه فکری و عملی، اینجا باید تعبیر را عوض کنیم؛ یعنی به جای «توحید برای کودکان» باید از عبارت «ایمان برای کودکان» استفاده کنیم. البته کلمه «ایمان» بحث معرفت را نفی نمی کند، چون طبق آن تعریفی که امیرالمؤمنین از ایمان دارد (عمل بالارکان اقرار باللسان...)، هم قلب را دارد و هم عمل به ارکان را دارد و هم بحث معرفت را دارد. پس ایمان بحث معرفت را نفی نمی کند و عمل را هم نفی نمی کند ولی بار معنایی عاطفی، قلبی و روحی اش برجسته است. قرآن در سوره مبارکه حجرات می گوید «قالوا أسلمنا؛ گفتند ما اسلام آوردیم» و بعد می فرماید «و لما يدخل الایمان فی قلوبکم؛ ایمان در قلبتان وارد نشد». پس مسئله قلب است، مسئله حضور خداست، مسئله انس با خداست؛ نه مسئله معرفت. معرفت کجاست؟ معرفت زمانی است که من مسئله دارم. به تعبیر عامیانه «سؤال و شبهه» دارم. اصلاً فلسفه وجودی علم کلام دفاع از دین است. وقتی که سؤالی و شبهه ای مطرح می شود کلام جلو بیاید، نه اینکه بیاییم کلام را از کودکی مطرح

کنیم. بنابراین مسئله قلبی است. لذا تعبیر «ایمان برای کودکان» به اعتقاد من رساتر و بهتر است.

آقای علوی فرد: من فکر می‌کنم بیشتر کارهایی که ما می‌خواهیم انجام دهیم برای گفتن توحید یا توحید باوری برای بچه‌ها، مخاطب اولیه ما باید پدر و مادرها و بزرگ‌ترها باشند و آنها را اول توجیه کنیم؛ آنها خودشان در تعاملاتی که با بچه‌ها دارند می‌دانند چطور رفتار کنند. امروزه این بحث مطرح است که می‌گویند اگر می‌خواهید بچه‌ها را تربیت کنید اول بزرگ‌ترها را تربیت کنید. اگر بزرگ‌ترها تربیت شوند بچه‌ها هم معمولاً خوب تربیت می‌شوند.

مربی با بچه سر و کار دارد، من و شما مستقیم با بچه سر و کار نداریم. من فکر می‌کنم اگر بیشتر تمرکز ما روی آگاهی بخشی به مربیان و پدر و مادرها باشد، شاید خیلی بهتر باشد. بچه‌ها خدا را در بزرگ‌ترها، مربی، پدر و مادر جستجو می‌کنند. جالب است که بعضی از مربی‌ها حتی اولیات را بلد نیستند. من بعضی وقت‌ها داد می‌زنم می‌گویم ای مربی عزیز اگر بچه‌ای کار بدی کرد از خودت، از همسایه‌ات، از پدر و مادرش و کل شهر قم یا کل ایران مایه بگذار ولی از خدا مایه نگذار! و نگو که خدا تو را به جهنم می‌برد. اگر کار بدی کنند می‌گویند «خدا می‌برد به جهنم!». این جمله تصور موجود در ذهن بچه نسبت به خدا را خراب می‌کند و او فکر می‌کند خدا یک آدم سخت‌گیر است، خدا کسی است که دوست ندارد من خوش باشم، جلوی خوشی و لذت من را می‌گیرد. فکر می‌کنم این طرح نگاه، ضرورتش بیشتر است: به سمتی برویم که کتاب‌هایی برای مربیان نوشته شود.

مهاجرانی: از یک جنبه درست است که اگر والدین هوشیارتر باشند، بر فرزندشان اثر مثبت می‌گذارند. ولی گاهی معکوس آن هم وجود دارد و به تبع تحول روحی و ایمانی کودک، والدین هم تحت تأثیر قرار می‌گیرند. آقای حداد عادل کتابی دارند با عنوان «روزه‌داران تنها» با موضوع بچه‌هایی که والدینشان روزه نمی‌گیرند. این



من فکر می‌کنم اگر بیشتر تمرکز ما روی آگاهی بخشی به مربیان و پدر و مادرها باشد، شاید خیلی بهتر باشد. بچه‌ها خدا را در بزرگ‌ترها، مربی، پدر و مادر جستجو می‌کنند.

کودکان خودشان بیدار می‌شوند و تنهایی برای خودشان سحری درست می‌کنند. در خانواده‌ای که دختر نه‌ساله سی روز بیدار می‌شود و روزه می‌گیرد و تمام سختی‌ها را تحمل می‌کند، به تدریج والدین این فرزند هم تحت تاثیر قرار می‌گیرند.

علوی فرد: بله، امروزه ایده تربیت معکوس مطرح است؛ اینکه بچه‌ها پدر و مادرها را تربیت می‌کنند.

حیدری ابهری: الان پلیس دارد همین کار را انجام می‌دهد و بچه‌ها در این قالب به نستین کمر بند ایمنی اعتراض می‌کنند.

در خصوص صحبت آقای علوی فرد نکته‌ای را عرض کنم. این تقسیم‌بندی وجود دارد؛ کتاب‌هایی درباره‌ی کودک و کتاب‌هایی برای کودک. کتاب‌هایی داریم که بچه‌ها می‌خوانند و کتاب‌هایی هم داریم که درباره‌ی بچه‌هاست که پدر و مادرها می‌خوانند. آقای علوی فرد می‌فرمایند ذهن‌مان فقط در کتاب‌های برای کودک متمرکز نکند؛ ای بسا کتاب‌های درباره‌ی کودک مهم‌تر باشند. تجربه‌ی من در کتاب «خداشناسی قرآنی کودکان» این بود که از ۲۰۰ هزار نسخه چاپ شده، شاید صد هزار جلد را بچه‌ها خریدند و صد هزار جلد را مربی‌ها خریدند. من هم خودم استفاده‌ی اول این کتاب را به این شکل دیده‌ام که مربی بخواند و بتواند سر فرصت با زبان خودش برای بچه‌ها بگوید.

سبحانی‌نیا: از مباحث مطرح‌شده جمع‌بندی می‌کنم: تقریباً همه ما اتفاق نظر داریم بر اینکه می‌توان و بلکه باید درباره‌ی توحید و خداآوری و خدایابی و خداجویی، با بچه‌ها حرف زد. ضرورت هم دارد. این ضرورت، هم در متون دینی انعکاس یافته و هم در سیره‌ی اهل بیت به نوعی مشخص است و هم به دلیل اینکه سؤال امروزی در جامعه‌ی معاصر ما وجود دارد مجبوریم پاسخ دهیم؛ که اگر پاسخ ندهیم بچه را در نوعی بن بست معرفتی قرار داده‌ایم. بنابراین اتفاق نظر در این



تقریباً همه ما اتفاق نظر داریم بر اینکه می‌توان و بلکه باید درباره‌ی توحید و خداآوری و خدایابی و خداجویی، با بچه‌ها حرف زد. ضرورت هم دارد. این ضرورت، هم در متون دینی انعکاس یافته و هم در سیره‌ی اهل بیت به نوعی مشخص است و هم به دلیل اینکه سؤال امروزی در جامعه‌ی معاصر ما وجود دارد مجبوریم پاسخ دهیم؛ که اگر پاسخ ندهیم بچه را در نوعی بن بست معرفتی قرار داده‌ایم.

وجود دارد که باید درباره خدا برای بچه‌ها گفت و نوشت. با این حال مباحث و مطالبی هم از عزیزان شنیدیم درباره اینکه شیوه انتقال و یا بیان این مطالب چطور باید باشد. این شیوه گرچه ابتدائاً موضوع مستقیم بحث ما نبود ولی تا حد زیادی بیان شد، و همین نکته پایانی که آقای ابهری بیان کردند هم ناظر به شیوه انتقال بود (از کجا باید شروع کنیم، چطور باید شروع کنیم، برای چه کسانی باید بگوییم و چطور باید بگوییم). اینها بحث‌هایی است که جا دارد در جلسه دیگری حتماً به آنها پرداخته شود و در آن جلسه «شیوه‌ها»، می‌رسیم به اینکه یک کتاب را هم مورد نقد قرار بدهیم و نکات مثبت و منفی‌اش را مطرح کنیم. با این حال من همچنان فکر می‌کنم روی این سؤال می‌شود تأمل کرد. ما از یک طرف الآن به این نتیجه رسیدیم که درباره توحید می‌شود گفت، اما این نکته را هم اشاره کردیم که این «می‌شود» به معنای این نیست که حتماً اولویت هم دارد. یعنی چه بسا بسیاری از کتاب‌هایی که اصلاً رویکرد توحیدی ندارند و اشراف مستقیم به خدا نیست؛ صرفاً یک پیام اخلاقی می‌تواند داشته باشد. مثل همان که آقایان اشاره کردند ما در یک محیط دینی زندگی می‌کنیم و خود به خود از بهشت و جهنم به نوعی حرف می‌زنیم و خود به خود سیره اخلاقی پیامبر را با بیانی انتقال می‌دهیم. مثلاً مجموعه چهار جلدی «قصه‌های پیامبر و کودکان» درست است که مستقیم ناظر به توحید نیست ولی همان فضای جامعه توحیدی، جامعه‌ای که معتقد به خداست را منتقل می‌کند و بنابراین این هم یک نوع شیوه است. خلاصه اینکه: شیوه و روش چگونه است و آیا ضرورت دارد که مستقیماً درباره توحید بحث کنیم؟ اگر ضرورت دارد، آیا اولویت هم دارد؟ آیا ما می‌توانیم به فضای دیگری یا به اولویت دیگری بپردازیم؟ در نشست دیگری خوب است از این شیوه‌ها بگوییم که هم معقول است و هم معمول، و هم طرفداران بسیاری می‌تواند داشته باشد.



شیوه و روش چگونه است و آیا ضرورت دارد که مستقیماً درباره توحید بحث کنیم؟ اگر ضرورت دارد، آیا اولویت هم دارد؟ آیا ما می‌توانیم به فضای دیگری یا به اولویت دیگری بپردازیم؟ در نشستی دیگر خوب است از این شیوه‌ها بگوییم که هم معقول است و هم معمول، و هم طرفداران بسیاری می‌تواند داشته باشد.